میکروفیلم تهیه شد
۱۳۸۲/۴/۲۸
آستان قدس
محمد صادق تجویدی

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب اصول عقائد و شرح زبدة العقائد

مصنف محمد علی مشهور به نوروزعلی

مؤلف

خطی نسخ ۱۵ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۲۶ ربیع الاول ۱۲۲۷ عدد اوراق ۳۴

جزء کتب کلام شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۲۴۰۱ شماره قبض

واقف حسین کی استوان تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۶۲

طول ۱۵ عرض ۱۰ شماره صفحات

کتابخانه حسینیه ارشاد
۱۸۷
شماره دفتر
تاریخ

عمل بارکان و اقرار بلسان

و تصدیق بجنان

از غره رجب بنا رفتن
بنجف از قریه ...
به زیج ... و هر چیز
... از اخراجات
بنده قبول دارم

وقف کتابخانه آستانه قدس رضوی (ع)
بنام شادروان حسین کی استوان

کتابخانه شخصی حسین کی استوان طهرانی
شماره ۱۳ نام کتاب

کتابخانه حسینیه ارشاد
شماره دفتر ۱۸۷
تاریخ

۱۲۷

اجهائی اول

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خدای را سزد که ذات او [illegible]

بر وجوب وجود [illegible] مکنات و [illegible] علیم [illegible]

مصنوعات و شکر [illegible] صنعی [illegible] بنهای [illegible]

واستعانت [illegible] و [illegible]

بر داد نمای راه حق ادعو [illegible] جناب سید انبیا محمد

صاحب ایات [illegible] کان [illegible]

از ظلمات [illegible] شدی و اولیا و علما

دین [illegible] کد [illegible] است [illegible] و السموات

اعلی [illegible] وید [illegible]

و [illegible] اقتبس [illegible] هدی [illegible]

طریق مختلف [illegible] هر یک

[illegible] و هل [illegible] سلف [illegible]

[illegible] منکم [illegible] المصطفی [illegible] الله

١٤

مما سوی فان الهدی هدی الله اما بعد این کلمه [illegible]

[illegible] اصول عقاید دینیه بر منهج اهل حق که فرقه

ناجیه اند حسب الخواهش اعلی حضرت رفیع منزلت

[illegible] کلمات مصطفوی [illegible] نفوس

جامع جوامع [illegible] کمالات صوری و معنوی سالک

شریعت نبوی اعنی جناب قدسی انتساب میرزا مجتبی

الحسینی احسن الله الیه [illegible] الدارین و حبا بکل ما تقر به

العین بفارسی نوشته شد [illegible] که حق [illegible] در محکمات

قران مجید فرموده [illegible] دلیل و [illegible] کرده

[illegible] بیان [illegible] تراب

[illegible] علما [illegible] على [illegible]

حشید هذه [illegible] الاصل [illegible]

چند از اوقات [illegible] و این هشت

باب که [illegible] است [illegible] اهل

صدق و ایمان کرده و بزبدة العقاید موسوم

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام [illegible] حسین [illegible] استوان

[illegible]

ساخته و بالله التوفیق و الیه انیب **باب اول** واجب
بر کافهٔ مکلفین معرفت اصول الدین است و واجب در لغت
بمعنی ثابت است و در اصطلاح چیزیست که ترک او کرده
شود تارک مستحق عقاب باشد [illegible] مکلفان
عبارت از آنست که بالغ و عاقل باشد یعنی بحد بلوغ رسیده
دیگری و تکالیف [illegible] الی عاقل
و اصل عبارت از ما یبتنی علیه غیره است و در لغت عبارت است
و در اصطلاح [illegible] اصول بحث کرده
میشود از وجود باری تعالی و صفات و عدل و حکمت
و نبوت انبیا و امامت ائمه و معاد و دلیل بر وجوب
معرفت [illegible] عقلی بر دو قسم است
اول آنست که معرفت دفع خوف [illegible] اصل است
از اختلاف و دفع خوف واجب است اگر گفته شود [illegible]
بر احکام میکند عقل بوجوب دفع ضرر و شکر منعم واجب
و تمام میشود شکر مگر بمعرفت منعم جهت آنکه مستحق

ذمه است

٣

ذمه است نزد عقلا بترک شکر و اما عدم تمام میشود شکر مگر بمعرفت
از برای آنکه شکر باید مناسب حال مشکور باشد پس شکر
منعم موقوف بمعرفت است و الا شکر نخواهد بود و بادی تم منعم است
واجب است شکر [illegible] واجب است معرفت او اما دلیل
سمعی نیز بر دو قسم است اول قوله تعالی فاعلم انه لا
اله الا هو [illegible] امر و امر از برای وجوب است دوم قوله تعالی
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
لآیات لاولی الالباب قال النبی ص ویل لمن لاکها بین لحییه
ثم لم یتدبرها و معرفت خدا باید بدلیل باشد نه بتقلید
و دلیل در لغت بمعنی مرشد است و در اصطلاح لازم چیزی
آید از علم بشیء علم بشیء دیگر چون تکلیف واجب شد معرفت
واجب است [illegible] است اول جایز که سبب [illegible]
و [illegible] شکر اختلاف نکنند در او عقلا بلکه
حاصل شود با چیزی که تصور عقل سوی او یا احساس باید
مثل آنکه واحد نصف اثنین است یا آتش گرم است

یا شمس روشن است و انبیاء مافوق اینست یا غضب یا
فوق یا صوت و غیر ذلک و صوفی نیست هم چنین در
واقع شدن خلاف در آن و حاصل نیست به مجرد توجه عقل
در او و چنین هم نیست پس بعضی از آن اولیات مخصوص
علم در ضروری و نظری پس میباید نظر و استدلال
واجب و نظر مترتب امور معلومه است بسوی امر مجهول
پس جایز نیست معرفة الله بتقلید و تقلید قبول کردن
قول غیر است بدون دلیل در ذم تقلید بر دو قسم است
اول آنکه چون مساوی اند همه مردم در علم و اختلاف دارند
در اعتقادات اگر اعتقاد میکند مکلف بمجموع چیزها
که اعتقاد کرده اند ایشان پس لازم می آید اجتماع متناقضات
یا بعضی دون بعض و این اعتقاد کردن بعضی یا
از برای مرجح است یا نیست اگر اول پس هم آن دلیل
را گوید و اگر ثانی باشد پس لازم می آید ترجیح بلا مرجح پس
این محال است دوم حق تعالی ذم تقلید فرموده بقول

خودش

بقول خودش بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امة وانا
على آثارهم مقتدون و ترغیب فرموده است به نظر و
استدلال بقول خود قل فاتونی بکتاب من قبل هذا
او اثارة من علم ان کنتم صادقین چون ثواب مشروط
بایمان میباشد جاهل باین معارف مستحق عقاب
دائم است پس هر کس که مستحق ثواب نیست اصلا البتة
مستحق عقابست **باب دوم** در هستی و اثبات
واجب الوجود است پس هر معقولی یا واجب الوجود است
یا ممکن الوجود است یا ممتنع الوجود است معقول آن
صورت حاصله است در عقل و حکم نسبت بدهیم
بسوی آن معقول وجود را در خارج اما واجب الوجود
لذاته علیه باشد و اگر لغیره باشد ممکن خواهد بود
و در خواص واجب چند چیز است اول آنکه غنی باشد
وجود واجب و وجوب او زاید بر ذات او الا احتیاج دارد
بسوی ذاتها پس میباشد ممکن دوم صادق نمی آید بر او

ترکیب چه اگر مرکب مفتقر است بسوی اجزای که مغایرند از برای آن
احتیاج داشته شد
ترکیب پس نمی باشد ممکن و ممکن که واجب نیست سیم نمی شد
واجب جزء از غیر واله هر آینه منفعل میشود از آن غیر پس ح
باشد ممکن و یدرخواهی ممکن پس چنین چیز است اول آنکه نسبت
احد طرفی ممکن اولی نیست بدیگری یعنی وجود و عدم مساویست
دوم ممکن محتاج است بسوی مؤثر بعلت مساوی بودن
هر دو طرفش یعنی وجود و عدم نسبت بسوی ممکن چرا که محالست
ترجیح احدهما بر دیگری مگر بمرجح سیم ایضا ممکن محتاج است
بسوی مؤثر بعلت آنکه امکان لازم ماهیت ممکن است محالست
رفع امکان از ممکن و الا لازم می آید انقلاب ماهیت از امکان
بسوی واجب یا بسوی امتناع و بتحقیق ثابت است که احتیاج
لازم امکانست و امکان لازم ماهیت ممکنست و لازم لازم
لازم پس میباشد احتیاج لازم از برای ممکن و همین مطلب
و شک در بودن موجود نیست بدیهی است که موجودی
هست اگر واجب است پس مطلوب ثابت و اگر ممکن است

احتیاج

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین [illegible]

احتیاج دارد بسوی موجد که ایجاد کرده است او را پس اگر
موجد واجب است ثبت و اگر ممکن است احتیاج دارد
بسوی موجد دیگر اگر موجدش اولی است دور لازم می آید
و آن باطل است بالبداهه و اگر ممکن دیگر است و موجد منتهی
نمیشود تسلسل است و این هم به جهت که باطل است پس لابد است
از موجد که خارج از آن باشد و آن همانا واجب است و مقصود ثابت
خلاصه در اثبات صانع دو طریق میباشد اول استدلال
بآثار است یعنی از معلول بعلت و این دلیل انی گویند چنانکه
در کتاب عزیز فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق مراد [illegible] و این طریق ابراهیم [illegible]
ذکر کرده اند در تقسیم بسوی واجب و ممکن تا اینکه شهادت
دهند بوجود واجب که صادر شده است از او جمیع ممکنات
دویم لمیست که اشاره فرموده در تنزیل اولم یکف بربک
انه علی کل شیء شهید و این دلیل لمی گویند یعنی از علت
بمعلول و این مختصر گنجایش ذکر طول نداشت لهذا اقتصار شد

باب سیم در صفات ثبوتیه و اینها هشت اند اول
حق تعالی جل شانه قادر مختار است نه موجب الفاظ قدرا
قادر یعنی اگر بخواهد بکند فعل را و اگر نخواهد ترک کند
با قصد و اراده و موجب یعنی مجبور بخلاف آنست و فرق
نیز در قادر و موجب بچند نوع است اول ممکن است
از برای مختار ترک و فعل معا بالنسبه بسوی شی واحد
و موجب بخلاف آنست ثانی فعل مختار مسبوق
بعلم و قصد است بخلاف موجب ثالث فعل مختار
جائز است مؤخر باشد از ذات و فعل موجب منفک
نمیشود از ذات مثل شمس در اشراقش و نار در احراق اگر قادر
مختار نباشد موجب باشد تخلف نمیکند اثر موجب
از او و سبب لزوم قدم آید یا قدم عالم یا حدوث خدا و این هر دو
باطل است پس اجتماع دو قدیم و دو حادث پس ثابت شد
که جناب ایزد جل شانه قادر مختار است و این مطلوب
ما است چونکه ثابت شد فالحمد لله بودن جناب باری تعالی

قادر

قادر شروع کرده در بیان اثبات عموم قدرت و نزاع
کرده اند در این حکما و دهریه که گفته اند صادر نمیشود
از واحد مگر واحد و ثنویه گفته اند که حق تعالی قادر نیست
بر شر و نظام میگوید که قادر نیست بر قبیح و این جماعت
گنجایش بسط ندانسته و حق اینست که قدرتش تعلق
میگیرد بجمیع مقدورات و نسبت ذات حضرت حق تعالی
بسوی جمیع ممکنات برابر میباشد و قدرتش عام تا آنکه
حق تعالی جل اسمه عالم است یعنی ظاهر است از برای
او اشیا باین معنی که نمی باشد حاضر نزد او و غایب
نیستند از او و دلیلش آنکه گذشته است افعال محکمه متقنه
و هر کس که چنین باشد پس عالم است و این ظاهر است
از برای کسی که ادنی تدبری دارد و دلیل جمهور بر اینکه حق
عالم اینست که او مختار است و هر مختار عالم است
چرا که فعل مختار تابع قصد و اراده او هست و محال است
قصد کردن شی از غیر علم باین شی و علم حق تعلق

دارد بجمیع معلوم چرا که حق است و هرچه صحیح است که عالم
باشد و نسبت صحة بسوی ما بجمیع نسبت متساویه بعلت
مساوی بودن نسبت معلومات بسوی او و دیگر آنکه
صفات حق ذاتی اند یعنی عین ذات اند و زاید بر ذات
نیستند و گرنه محتاج میشود در اتصاف ذات بان
صفت بسوی غیر پس میباشد باری تعالی محتاج در علمش
بسوی غیر و این محال است ثالث از صفات ثبوتیه
اینست که حق تعالی حی است یعنی حیات حق عبارتست از
صحت اتصاف او بقدرة و علم و باری تعالی ثابت است که قادر
و عالم است پس میباشد حی و این مطلوبست رابع حق تعالی
مرید است و کاره و اراده عبارت از علم داشتن حق است
بچیزی که در فعل آن مصلحتی باشد که داعی باشد بسوی
ایجاد آن فعل و دلیل بر ثبوت اراده بر دو وجه است اول
تخصیص افعالست بایجاد او در وقتی دون وقتی دیگر
و بر وجهی دون وجه دیگر با مساوی بودن اوقات و احوال

نسبت

نسبت بسوی فاعل و القابل زیرا که بعضی از برای او از مخصص
و آن مخصص یا قدرت ذاتیه است پس آن متساویست
و شان آن تاثیر و ایجاد است از غیر ترجیح ثانی جناب
حق سبحانه و تعالی امر است کما قال اقیموا الصلوة و ناهی است
بقوله تعالی و لا تقربوا الزنی و امر کردن بشی مستلزم اراده
و نهی از شی مستلزم کراهت آن شی است پس باری تعالی
مرید و کاره است خامس باری تعالی مدرک است
و دلالت کرده اند دلائل نقلیه بر متصف بودن باری تعالی
با دراک و معنی ادراک زاید بر علم است چرا که فرق بسیار است
بین علم ما بسواد و بیاض و صوت بمعنی دیدن و علم داشتن
و بین ادراک ما آن سواد و بیاض و صوت را و آن زیاده
راجع است بسوی تاثیر حاسه لکن دلالت میکند دلالت
عقلیه که محال است حواس و آلات بر باری تعالی پس محالست
زاید بر او پس ادراک علم داشتن حق تعالی است بمحسوسات
و دلیل بر صحة اتصاف باری تعالی بآن ادراک چه چیز است.

بمعنی دیدن و علم داشتن.

یعنی عالم است بهر معلومات بعلت اینکه حی است پس صحیح است
مدرک بودن او سادس باری تعالی قدیم و ازلی باقی و ابدیست
معنی قدیم و ازلی یعنی مصاحب است جمیع ازمنه را محققه باشد
یا مقدره بنسبت جانب زمان ماضی و باقی ابدی یعنی مصاحب
جمیع ازمنه است اعم از اینکه محققه باشند یا مقدره بنسبة
بسوی مستقبل و سرمدی عموم دارد در جمیع و دلیل بر قدم
و باقی اینست که باری تعالی واجب الوجود است پس محالست
بر او عدم پس ثابت است قدیم بودن او و بقا او و ازلیت
او و ابدیت او سابع جناب باری متکلم است بالاجماع و
مراد بکلام آن حروف و اصوات مسموعه منتظمه و معنی
اینکه حق تعالی متکلم است یعنی موجد کلام است در جسمی
از اجسام بحسب در ماهیت کلام است گفته اند اشاعره
و این حق است که کلام قایم بغیر است نه بذات حق تعالی هم
چنانکه ایجاد کرد کلام را در شجره پس شنید او را موسی علیه السلام
و معنی متکلم اینست که حق تعالی موجد کلام است نه کسی است

که قایم

که قایم است باو تکلم و دلیل بر این اینست که آن کلام هم
ممکن است و الله تعالی قادر است بر جمیع ممکنات نکته در
قدم کلام و حدوث آن رفته اند اشاعره بقدم معنی و حنابله
بقدم حروف و رفته اند معتزله بحدوث و این حق است
بوجهین اول اگر قدیم باشد لازم می آید تعدد قدما و این
باطل است چنانکه قول بقدم غیر الله تعالی کفر است بالاجماع دوم
اینست که کلام مرکب است از حروف و اصوات که معدوم
میشود سابق بوجود لاحق و قدیم که چنین نیست بر او عدم
ثامن حق تعالی صادق است و صدق آنست که اخبار مطابق
واقع باشد و کذب آن اخبار غیر مطابق است از برای
واقع بعلت اینکه اگر نباشد صادق هر آینه کاذب خواهد
بود و این باطل است چرا که کذب قبیح است پس لازم
می آید متصف ساختن باری تعالی بقبیح و این باطلست
و ایضا کذب نقص است و باری تعالی منزه است از نقص
باب چهارم در صفات سلبیه و آن هفت است اول

بارى تعالى مركب نيست ومركب آنست كه جزء داشته باشد ونقيض
او بسيط است وآن چيزيست كه نيست جزء از براى او پس تركيب
گاهى مى‌باشد خارجى مثل تركيب اجسام از جوهر واعراض و
گاهى مى‌باشد ذهنى مثل تركيب ماهيات از عناصر اربع
ومركب هر دو معنى مفتقر است بسوى جزء بعلت اينكه تحقق
ومحال است تحقق وتحصل او خارجى باشد يا ذهنى
بدون جزء وجزء او غير اوست چنانكه سلب ميشود از او
پس گفته ميشود كه جزء نيست كل وچيزيكه سلب ميشود
از او پس مغاير است از براى او پس مى‌باشد مركب مفتقر
بسوى غير پس مى‌باشد ممكن واين محال است ثانى بارى
تعالى جسم نيست خلافا از براى مجسمه وجسم آن
چيزيست كه قابل ابعاد ثلثه وآن طول وعرض وعمق است
وعرض آن حال در جسم است ونيست وجودى از براى
عرض بدون جسم ودليل بر اينكه حق تعالى جسم وعرض
نيست دو وجه است اول اگر بارى تعالى جسم وعرض

باشد

باشد ممكن خواهد بود لازم باطل پس ملزوم هم چنين باشد
ملازمت بتحقيق كه ما ميدانيم كه هر جسم مفتقر است بسوى مكان
وهر عرض مفتقر است بسوى محل ومكان ومحل غير هم اند پس احتياج
دارند بسوى غير خود ومفتقر ممكن است اگر بارى تعالى جسم
يا عرض خواهد بود واين محال است بآن ملازمت هر جسم
خالى از حوادث نيست وهر چيز كه خالى از حوادث نيست حادث است
وبيان شد كه بارى تعالى اگر جسم باشد حادث خواهد بود
لكن بارى تعالى قديم است دوم صفات سلبيه ديگر اند اول
بارى تعالى در محل نيست خلافا از براى نصارى وجميع
از متصوفه وچيزيكه معقول است از حلول آن قيام موجود است
بموجود بر سبيل تبعيت اگر اراده كرده اند اين
معنى را پس باطل است والا لازم مى‌آيد افتقار واجب واين
محال است واگر اراده كرده اند غير اين را پس لابد است از
تصور آن اولا پس حكم بشود براى رد يا اثبات ثانى
نيست بارى تعالى در جهت وجهت مقصد متحرك است ومتعلق

باشد پس ممكن است دور از براى او لازم
جسم باشد از اينجا ظاهر شد حادث بودن او

اشاره و گمان کرده اند کرامیه که حق تعالی در جهت فوقیه است
هم چنانکه تصور کرده اند از ایه شریفه الرحمن علی العرش
استوی و این باطل است اگر بوده باشد حق تعالی در جهت خالی
از این نیست یا مستغنی است از جهت یا احتیاج دارد اگر
مستغنی است از جهت پس حلول نمیکند در او و اگر احتیاج
دارد پس ممکن است و از برای ایه شریفه تاویلات بسیار است
که در این مختصر گنجایش ذکر ان نیست و ممتنع نیست بر جناب
باری تعالی الم و لذت چرا که ممتنع است مزاج بر او و لذت
یعنی ادراک با ملایم والم ادراک منافی و جناب باری مدرک
لذات است هم چنانکه در حدیث وارد شده حذنا الها یا
وانزلت المبادی نفس متحد نیست جناب باری یعنی
خود بشی دیگر بعلت اینکه ممتنع است اتحاد و اتحاد بر دو قسم است
مجازی و حقیقی اما مجازی پس ان گردیدن شیء است
شیء دیگر بکون و فساد یا بغیر اضافه هم چنانکه گفته
میشود گردید هوا اب گویا باضافه شی دیگر هم چنانکه گفته میشود

واب هوا
گردید

گردید خاک گل باضافه اب بوی او و اما حقیقی پس گردیدن
شیئی موجود بشی واحد موجود زمانیکه تصور کردی
این را پس بدانکه اول محال است اتحاد بر حق تعالی قطعا
بعلت محال بودن کون و فساد برای دوم گفته اند بعضی
نصاری که حق تعالی متحد شده است بمسیح یعنی او هویتیه
باری تعالی بناسوتیه عیسی ع اگر مراد این اتحاد است که ذکر ایشان
شد پس این باطل است چرا که اتحاد محال است فی نفسه
چنانکه اشاره شد پس محال است ثابت کردن ان از برای
غیر بجهت محال بودن پس ان دو شیء بعد از اتحاد اگر موجود
بودند پس اتحاد نیست بعلت اینکه انها دو تا اند نه واحد پس اگر
معدوم شدند باهم اتحاد نیست و اگر معدوم شد یکی
از انها و باقی ماند دیگری پس اتحاد نیست نیز چرا که معدوم
متحد نمیشود بموجود ثالث حق تعالی محل حوادث نیست یعنی
خواب و تشنگی و سهو و نسیان و جوانی و پیری و واماندگی
امثال اینها از برای او نیست و ممتنع است منفعل شدن

حق تعالی از عیب بجهت اینکه هر طفلی میداند که همه اینها نقص
و عیب است و باعث عجز و احتیاج است تعالی الله عن ذلک
مصراع منزه ذات او از چند وجه و چون ع تعالی شانه
عما یقولون تابع حنا وند عالم دیده نمیشود نه در دنیا
و نه در آخرت بتحقیق محال است برا دو رؤیت بعلت اینکه هر
مرئی خالی از چهار صفت نیست اول در جهت دوم مقابل
سیم بعید نباشد چهارم قریب نباشد و اینها همه از خواص
جسم اند پس محال است مرئی شدن حق تعالی و گفته اند
حکما و معتزله بسوی استحاله رؤیت به بصر بعلت مجرد بودن
باری تعالی و گفته اند مجسمه و کرامیه بسوی جواز رؤیت
به بصر با مواجهه و اشاعره اعتقاد کردند مجرد بودن
حق تعالی را و گفته اند صحیح است رؤیت و نقل اشاعره مثل
کوسه ریش پهن است و خلاف کرده اند بعضی و گفته اند
نیست مراد ما برؤیت انطباق یا خروج شعاع بلکه حالتیست
که حاصل است از رؤیة شی بعد از حصول علم بان شی

و گفته اند

و گفته بعضی معنی رؤیة منکشف شدنست از برای بندگان
مؤمن در آخرت انکشاف ماه شب چهارده اگر اینها قصد
کرده اند پس این کشف مراتب اخرویه واجب اگر مراتب
اخرویه بدیهی است که ظاهر و هویدا خواهد بود بر
عباد پس قبول داریم صرف اینها را اگر از کشف رؤیة
منظور ایشان باشد پس بدیهی البطلان است عقلا
و سمعا اما عقلا اگر بوده باشد حق تعالی مرئی هر آینه در
جهت است پس میباشد جسم و این باطل است هم چنانکه
قبل از این اشاره باین شد توضیح دیگر آنکه هر مرئی
یا مقابل است یا در حکم مقابل است مثل صورت در
آینه و این بدیهی و ضروری است و هر مقابل یا در حکم
مقابل در جهت است اگر بوده باشد باری تعالی مرئی
هر آینه بوده باشد در جهت و این محال عقل است و اما
سمعا اسهل شقوق رد و جرا است اول آنکه حضرت
موسی ع سؤال رؤیت کرده که رب ارنی انظر الیک

جواب داده شد بلن ترانی ولن از برای نفی تابید است
نقل شده از اهل لغت پس زمانی که نه بیند او را موسی ع پس
نه بیند غیر بطریق اولی است ثانی حق تعم فرموده است
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار پس مدح میفرماید
بنفی ادراک ابصار از برای او یعنی ادراک نمیکنند او را
ابصار پس میباشد اثبات ادراک ابصار از برای او نقص
وانچه که میگویند دیده نمیشود مفهوم کلام شیخ
اینست که بنیت دل دیده میشود و مراد از دیدن بدل
یقین کردن بخداوند عالم است و منزه و مبرا ساختن
خالق است از عیب و نقص چنانچه در صفات ثبوتیه
و سلبیه گفته شده و میشود انشاء الله و تعم خامس در نفی
کردن شریک است از باری تعم اتفاق کرده اند متکلمین
و حکما بر سلب شریک از حق تعم جل شانه از چند وجه
اول دلالت سمعیه مثل قل هو الله احد و لا اله الا الله
که دلالت کننده است بر نفی شریک و اجماع انبیا

ع و آن حجت است در اینجا اگر کسی بگوید اثبات وحدانیت
خدا را باجماع انبیا ع ثابت کردن دور لازم می اید بجهت
اینکه ثبوت وحدانیت خدا موقوفست بر صدق کلام انبیا
و صدق کلام انبیا موقوف است بر ثبوت وحدانیت
خدا جواب صدق کلام انبیا ع توقف ندارد بر وحدانیت
خدا چرا که چاینست صدق کلام ایشان هر چند نبوده
باشد خدا واحد اما اثبات وحدانیت خدا موقوف است
بر صدق انبیا ع و صدق کلام ایشان موقوف نیست بر وحدانیت
خدا ثانی دلیل متکلمین او نامیده اند این را دلیل تمانع
یعنی منع کننده از شریک و آن ماخوذ است از قول خدا تعم
انجا که فرموده لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و تقریر
این اگر بوده باشد با خدا شریک لازم می اید فساد نظام
وجود و این باطل است همه ذرات از مر تا ماهی بوحدانیتش
داده گواهی بیان ملازمت اگر تعلق بگیرد اراده یکی از انها
بایجاد جسم متحرک پس خالی از این نیست که ممکن است

و این از آن است که دو
چرا که طرفین دو مکان
است و در وی عبارتست
از نقص نیست بر نقص
منه

یا نیست پس اگر حرکت

از برای دیگری اراده سکون آن جسم نماید پس خالی از این
نیست که واقع شود این یا نشود اگر مراد هر دو پس لازم می آید اجتماع
متناقضین چرا که لازم می آید یک شیء واحد در آن واحد هم ساکن
باشد و هم متحرک و یا اینکه مراد هر دو نیست پس لازم می آید خالی
بودن جسم از حرکت و سکون یا اینکه مراد یکی از ایشان است
پس در این دو فساد است یکی ترجیح بلا مرجح یعنی این یکی
بکند و دیگری نکند به چه دلیل و حال آنکه اینها هر دو خدا بوده اند
دوم از فساد عجز دیگری و اگر ممکن نیست از برای دیگری
اراده سکون پس لازم می آید عجز آن زیرا که مانع نیست از برای
این ممکن اراده آن غیر لکن عجز از دیگری و ترجیح بلا مرجح
محالست پس لازم میشود فساد نظام وجود و آن محالست
نیز ثالث دلیل حکما اینست که اگر بوده باشند در وجود
دو واجب الوجود لازم می آید امکان هر دو و بیان
ملازمت اینست که این هر دو مشترکند در وجوب وجود
پس خالی از این نیست که این هر دو و تمیز داده نمیشوند

یا میشوند

کتابخانه حسینیه ارشاد

یا میشوند پس اگر تمیز داده نمیشوند حاصل نمیشود اثنینیت و اگر
تمیز داده میشوند لازم می آید مرکب بودن هر واحد از آنها چرا
که اگر یک ذاتند پس اثنینیت نیست پس باید دو ذات باشند
یعنی ذاتشان غیر هم باشد و شریک باشند در واجب الوجود
بودن پس هر یک از آنها مرکب باشد با ذاتی و واجبی
یعنی واجب که یکی بوده و دیگری باشد و هر مرکبی ممکن است
پس می باشند هر دو ممکن و این خلاف مقصود ماست
سادس در نفی معانی و احوال از باری تعالی معانی
عطف است بر شریک یعنی نفی شریک است و نفی معانی
و نفیه اند اشاعره بوی اینکه حق تعالی قادر است
بسبب قدرت و عالم است بسبب علم و حی است بسبب
حیوة و غیر ذلک از صفات و گفته اند صفات
معنی قدیم است زاید است بر ذاتش و قایم است
بذات یعنی شریک ندارد یعنی مرکب نیست نه ترکیب
خارجی و نه ترکیب ذهنی و هم فهمیده هم از این نام مربوط

بسیار گفته اند که در اینجا محل ذکر آن نیست و عن یونس
ابا عبد الله ع فقال هو نور لا ظلم فیه و حیوة لا موت
فیه و علم لا جهل فیه و حق لا باطل فیه و باسناده
عن محمد بن عروة قلت للرضا ع خلق الله الاشیا
بقدرة ام بغیر قدرة فقال لا یجوز ان یکون خلق
الاشیا بالقدرة لانك اذا قلت خلق الاشیاء با
لقدرة فكانك قد جعلت القدرة شیئا غیره و جعلها
الة له و بها خلق الاشیا و هذا شرك و اذا قلت خلق
الاشیا بقدرة فانما تصفه انه جعلها باقتدار علیها
لكن لیس هو بضعیف و لا عاجز و لا محتاج الی
غیره و عن مولانا الباقر ع یسمع بما یبصر و یبصر
بما یسمع فانه واحد احد ای خلق یعنی خلق کرد
اشیا را توانا داشتن ذات اقدس حق بر اشیا اگر
بوده باشد باری تعالی قادر بسبب قدرت یا عالم بسبب علم
و غیر ذلك هر اینه احتیاج دارد خواهد بود بسوی این معنی

بسیار گفته اند رحمهم الله علیه و گفته اند حکما و محققون از متکلمین
که حق تعالی قادر بالذات است و عالم بالذات و حی بالذات
بی غیر ذلك از صفات اگر بوده باشد حق تعالی قادر
بسبب قدرت یا عالم بسبب علم یا حی بسبب حیوة لازم
می آید افتقار واجب در صفات بسوی غیر بعلت
اینکه معانی اصول متغایر اند لذاته و مفتقر بسوی
غیر ممکن است پس اگر صفات حق زاید بر ذاتش
باشد و عین ذات نباشد هر اینه ممکن خواهد بود
و این خلاف مقصود است و معنی در منع عام منهم
این است که مجموع صفات باری تعالی جل شانه عین
ذاتند و زاید بر ذات نیست لا تغییر و تبدیل از برای
ذات حق نیست سابع حق تعالی غنی است یعنی محتاج
نیست بسوی غیر خود نه در ذات و نه در صفات چرا که
واجب بودن وجود ثابت است از برای او و مقتضی
علت مستغنی بودن جناب حق از جمیع جمیع ما عدا

واحوال یعنی

خودش چنانکه اگر بوده باشد محتاج لازم می اید انفعال
او پس نمی باشد ممکن تعالی الله عنه بلکه باری تعالی جلت
عظمته مستغنی است از ماعدای خودش و همه اینها در اند
از ذات وجودش **باب پنجم** در عدل است و در ان
چند بحث است اول در حسن و قبح است عدل در لغت
بمعنی وضع شیٔ است در موضع خودش و مراد بعدل
الله منزه ساختن ذات باری تعالی است از فعل قبیح
و اخلال بواجب و چونکه توقف داشت عدل بر معرفت
حسن و قبح که عقلی اند پس مقدم داشتیم بحث دادن
بدانکه فعل بدیهی التصور ان فعل یا میباشد از
برای ان وصفی که زاید باشد بر حدوثش یا نداشته باشد
مثل حرکت ساهی و نایم که حرکت دادن دست و پا زاید
نیست یعنی مفید فایده نیست و اول یا اینکه
نفرت میکند از ان فعل عقل یا نمیکند و اول ان
قبیح است و ثانی که نفرت نمیکند از ان عقل یا اینکه

مساوی

مساوی است فعل ان و ترک ان پس ان مباح است
یا اینکه ترجیح دارد ترکش پس ان مکروه است و اگر
ترجیح دارد فعلش با منع از ترک ان واجب است یا با
جواز ترکش و ان مندوب است زمانیکه مقرر کردی
این را پس بدانکه حسن و قبح گفته میشوند بر سه معنی
اول بودن شیٔ صفت از برای ما مثل علم حسن است
یا صفت نقص مثل جهل قبیح است دوم بودن شیٔ
گوارا از برای طبع مثل لذات یا نفرت دارد طبع مثل
المها و اینها را هیچ کس انکار نکرده همه کس عقلی میدانند
و بدیهی است سیم در اینجا خلاف کرده اند اشاعره
و معنی دیگر مثل حسن چیزیست که مستحق بشود بر فعلش
عاجلا و عقاب را عاجلا و میگویند شرعی اند اینها
و عقلی نیستند و گفته اند معتزله و امامیه عقلی است
که دلالت بکند بر او عقل پس حسن حسن است فی نفسه
و قبیح قبیح است فی نفسه اعم از اینکه حکم شارع را بر

و بر ثواب عاجلا و قبیح چیزیست که مستحق بشود بر فعلش عاجلا ح

باشد یا نه بدرستی که میدانیم ما و بدیهی است حسن
بعض افعال مثل صدق نافع و انصاف و احسان و رد
امانت و نجات دادن هالک و مثل اینها و قبح بعض
افعال مثل دروغ مضر و ظلم و بدی از برای غیر مستحق
و نحو ذلک پس میگوئی از برای شخصی که اگر راست گفتی
از برای تو دینار است و اگر دروغ گفتی هم از برای تو دینار
پس هر دو مساویند نسبت باو و او بمجرد عقلش میل
میکند بسوی صدق و کذب نمیگوید و این بدیهی است
ثانی در جبر و اختیار است و این بدیهی است و عقل
حکم میکند که ما فاعل مختاریم و گفته است حسن اشعری
و کسی که تابع اوست بسوی اینکه افعال مجموع واقع
شونده اند بقدرت حق تعالی و نیست از برای عبد قدرت
اصلا و گفته اند اشعری ذات فعل از خداست و
عبد کسب میکند فعل را و بعضی گفته اند وقتی که
بنده عزم کرد خلق میکند باری تعالی فعل را عقبش

و گفته اند

و گفته اند معتزله و زیدیه و امامیه که افعال صادر میشوند
از عبد بقدرت و اختیارش و مجبور نیست بر فعلش بلکه
اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند و این حق است از
چند وجه اول آنکه یافته‌ایم فرق بدیهی مثل صادر شدن فعل
تابع بقصد ما و داعی مثل نزول از سطح بر پلکان و تابع
بقصد نباشد مثل سقوط از سطح اعم از اینکه کسی قهرا
بیندازد یا غفلتاً باشد پس در اولی ترک ممکن است
و در ثانی نیست و غیر ذلک اگر افعال از ما نباشند
پس بیک وتیره واحد باشند از غیر فرق لکن فرق
حاصل است پس میباشند از ما و این مطلوب است
دوم اگر نبوده باشد عبد ایجاد کننده افعال واقع نشود
تکلیف براو و اگر واقع شود لازم میآید تکلیف بما لا یطاق
بعلت اینکه قادر نیست بر چیزیکه تکلیف کرده اند
او را و این باطل است بالاجماع و وقتی که نبوده باشد
مکلف نمیباشند عاصی بمخالفت کردن اوامر کما

عاصی است باجماع پس اگر بوده باشد عبد قادر و
موجد فعلش هر آینه حق تعالی ظلم الظالمین خواهد بود
و بیان این آیت که فعل قبیح اگر بوده از خدا محالست ۳
معاقبه کردن حق تعالی آن فعل عبد را چه اگر او نکرده است
آن فعل را لکن عقاب کرده میشود عبد بفعل قبیح
باتفاق جمیع علماء پس میباشد حق تعالی ظالم تعالی الله عنه
چهارم کتاب عزیز که فارق است میان حق و باطل
مملو است نسبت دادن فعل بسوی عبد و به تحقیق
که فعل واقع میشود بمشیت عبد چنانکه فرموده آیت
فویل للذین یکتبون الکتب بایدیهم ثم یقولون
هذا من عند الله الخ و فرموده من یعمل سوء كل
امرء بما کسبت رهین جزاء بما کنتم تعملون و غیر ذلک
و هم چنان آیات وعد و وعید و ذم و مدح بسیار که این
مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد ثالث محال است قبیح بر
جناب اقدس الهی یعنی محال است که بوده باشد جناب

باری

١٧

باری تعالی فاعل قبیح و این مذهب معتزله است و نزد اشاعره
آن فاعل است هر فعل را اعم از اینکه حسن باشد یا
قبیح و دلیل بر اینکه چرا محال است قبیح بر حق تعالی بر دو
وجه است اول مانع دادن قبیح موجود است و داعی
بسوی آن معدوم است و اما وجود مانع آن علم بقبیح است
و الله تعالی عز اسمه عالم است بقبیح و اما داعی معدوم است
بعلت اینکه داعی یا حاجت است بسوی آن فعل قبیح
و این بر خدا محال است بسبب اینکه محتاج نیست یا حکمتی
در آن هست و این نیز محالست بر خدا بجهت اینکه در قبیح
حکمت نیست ثانی اگر جایز باشد بر باری تعالی قبیح ممتنع است
اثبات نبوات و این باطل است یقینا اجماعا پس قبیح
هم چنین اگر قبیح ممتنع نباشد هر آینه قبیح نیست از حق
تعالی تصدیق کاذب مثلا اگر کسی ادعاء رسالت کاذبه را
بکند خدا هم تصدیق او را بکند چرا که قبیح بر او روا است
تعالی الله عن ذلک و این هم محال است بر باری تعالی اراده

قبیح بعلت اینکه اراده قبیح قبیح است و گفته اند اشاعره که حق تعالی
اراده کننده جمیع است حسن باشد یا قبیح شر باشد یا خیر
چراکه ایجاد کننده همه اوست پس اراده کننده جمیع است
و گفته اند معتزله که محالست اراده قبیح و کفر از برای خدا
و این حق است جهت اینکه اراده قبیح نیز قبیح است چرا
که بدیهی است که عقلا مذمت میکنند فعل قبیح را و همچنان
ذم میکنند اراده کننده او را و امر کننده او را
پس لازم می آید از امتناع فعل قبیح امتناع اراده او
قبیح رابع مذهب باریتعالی میکند جل شانه فعل را از برای غرض
و اگر از برای غرض نباشد لازم می آید که ناقص است کامل
میشود بسبب این غرض و گفته اند معتزله که افعال خدا
معلل باغراض اند اگر معلل باغراض نباشد هر اینه عبث
کننده خواهد بود تعالی الله عن ذلک و این مذهب
اصحاب ما امامیه است و آن حق است از دو وجه نقلی و عقلی
اما نقلی پس دلالت کردن قرآن مجید است بر او ظاهرا

و گفته اند اشاعره که باری
تعالی نمی‌کند فعل را از برای غرض

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)

مثل

مثل قوله الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و ما خلقنا السماء والارض
و ما بینهما باطلا و اما عقلی اگر نبوده باشد فعل از برای
غرض لازم می آید که بوده باشد فاعل عابث بعلت
اینکه عبث قبیح است و نمی آید از حکیم قبیح و اینها که گفته اند
اگر فاعل باشد از برای غرض هر اینه ناقص است کامل
میشود باین غرض مسلم نیست لازم می آید استکمال اگر بوده باشد
آن غرض عاید از برای خود تعالی الله لکن نیست همچنین
بلکه آن عاید است بسوی منفعت عبد و اقتضا نظام
وجود از آن غرض پس لازم نمی آید از آن استکمال
تنبیه چون ثابت شد که فعل حضرت حق معلل بغرض است
و آن غرض عاید است از برای غیر پس نیست غرض ما
از برای ضرر آن غیر چرا که این قبیح است نزد عقلا که
غرض از برای ضرر باشد مثل کسی که ببرد طعام مسموم را
از برای غیر و اراده بکند از آن قتل او را و ما نحن فیه

غرضا از برای ضرر منفی است که میباشد از برای نفع وایه
مراد ماست و ثابت شد که غرض از فعل باری تعالی نفع عبد است
و نیست نفع حقیقی مگر ثواب و ثواب بدون استحقاق
لذت ندارد بلکه قبیح است ابتدا بثواب هم چنانکه می‌آید
پس اقتضا کرد حکمت توسط تکلیف را و تکلیف در لغت
ماخوذ است از کلفت وان مشقت است و در اصطلاح
واداشتن بر شیئی است بشرط خبر کردن مکلف بچیزی
که تکلیف کرده شده است بان چیز و شرایط تکلیف
سه است اول عاید بسوی تکلیف وان چهار است اول
مفسده نباشد در تکلیف چرا که مفسده قبیح است
دوم مقدم باشد تکلیف بر وقت فعل سیم امکان
متعلق است بعلت اینکه قبیح است تکلیف بمحال
چهارم صفت زائده بر حسن تکلیف یعنی چنانکه
تکلیف حسن است یک چیزی زاید بر او باشد چرا
که نیست تکلیف بمباح دوم از انها عاید است

بسوی

بسوی مکلف وان فاعل تکلیف است وان عاید چهار است
اول علم داشتن فاعل تکلیف است بصفات فعل از
بودن ان فعل حسن یا قبیح دوم علم داشتن است
بقدر دیگر مستحق میشود او از هر واحد از مکلفین از
ثواب و عقاب سیم قدرت داشتن است بر رسانیدن
حق مستحق چهارم فاعل نباشد بقبیح سیم عاید باشد
بسوی مکلف وان سه است اول قدرت داشتن است
بر فعل بعلت محال بودن تکلیف ما لا یطاق مثل تکلیف
کردن با عمی بنقط مصحف بعید و زمین گیر را بر پریدن
دوم علم داشتن است بچیزی که تکلیف کرده شده است
بان یا ممکن باشد علم بهم رسانیدن مکلف بان پس
جاهل بچیزی که ممکنست از برای ان علم بهم رسانیدن
معذور نیست سیم ممکن بودن آلة فعل است از برای
او پس متعلق تکلیف یا علم است یا ظن یا عمل اما
علم یا عقلی است مثل علم بحدوث عالم و صفات او

وصفات او و عدل او و نبوت و امامت یا سمعی است مثل
شرعیات و یا ظنی است مثل جهت قبله و یا عملی است مثل
عبادات و اشاعره لیسوی وجوب تکلیف در حکمت و اینها
مذهب معتزله است و این حق است خلافاً است از برای
اشاعره پس اینها واجب نمیدانند بر باری تعالی شیء را نه
تکلیف و نه غیره و دلیل بر وجوب تکلیف اینست که اگر
تکلیف نباشد هر اینه میباشد حق تعالی فاعل بقبیح و بیان
این بتحقیق که حق تعالی خلق کرد شهوات را و میل بسوی قبیح
و نفرت بحسن پس هرگاه مقرر نکند عبد را و تکلیف
نکند او را بوجوب واجب و قبح قبیح و وعده و وعید نکند
هر اینه رغبت دهنده باشد بقبیح و رغبت دادن بقبیح
قبیح است خامس واجب است بر باری تعالی لطف و اینها
عین لطف است که انسان را از برای عبادت خود خلق
کرد و توفیق طاعت و عبادت با او داد و دور کرد
محافظت کرد او را از معصیت و این واضح است

ششم

٢٥

ششم واجب است بر باری تعالی عوض آلام و آن نفعی است
که مستحق میشود انسان او را بعوض الام و اجب نیست حاصل
شدن او در دنیا بسبب اینکه حق تعالی صلاح و مصلحت این
کس را میداند در تاخیر بلکه گاهی حاصل میشود در دنیا و گاهی
نمیشود **باب ششم** در نبوت و رسالت است
چونکه فارغ شدیم از مبحث عدل شروع کردیم در نبوت
نبی انسانیست خبر دهنده از جانب خدا و رسول یعنی پیغام
الهی را بخلق برساند توضیح نبی از لغت که وحی کرده شده
بسوی او شرعی هرچند مامور نشده باشد برساندن
پس اگر مامور شد برساندن پس رسول است نیز و میان
نبی و رسول عموم و خصوص مطلق است یعنی رسول
خاص است و نبی عام است و نبی مشتق شده از نبوه است
یعنی رفعت بعلت بلندی رتبه آنحضرت ص بر غیر از خلق
و مهموز از نبأ یعنی خبر بسبب آنکه نبی خبر دهنده است
از خدای تعالی جل شانه بدانکه نبوت با وجود منکر بودن

خلاف است از برای براهر واجبست در حکمت خلاف آن
برای اشاعره و دلیل بر واجب بودن اینست که چونکه بوده است
مقصود از ایجاد خلق آن مصلحتی که عاید است بسوی ایشان
و بوده است بر آوردن حاجت ایشان بچیزی که در آن
مصلحت ایشانست و منع کردن اینها از چیزی که مفاسد است
از برای ایشان پس واجب شد در حکمت و اینها مصلحت
یا در احوال معاش اینهاست یا در احوال معاد اینهاست
اما احوال معاش چون انسان مدنی طبع است و ضرورة
داعی است از اجتماع که حاصل بشود و اجتماع معاونت
هر یک از برای دیگر چرا که در کار با احتیاج بهم دارند
و بدون اجتماع ممکن نیست پس اقتضا میکند حکمت
وجود عادل جابری بکند در میان اینها شرعی
که مطیع شوند همه اینها بسوی آن و نهی کرده شوند
بنهی کردن او بسبب اینکه اگر چه اینها بخود بگذارند
اقتضا میکند عقل هر یک اینها را و میل میکند طبع

اینها

اینها
بچیزی پس لازم است از برای اینها ممیزی که دلالت کند بر صلاح او
و آیات و افزات اما احوال معاد اینها چونکه سعادت اخرویه
حاصل نمیشود مگر بکمال نفس بعبادت حقه و اعمال صالحه
و چونکه امور دنیا حاجب است مانع است از ادراک
بمعارف بر وجه کامل و صواب پس لازم است از وجود
شخصی که حاصل نشود این تعلقات از برای او و هدایت
کند اینها را بذکر معبود ایشان و خالق ایشان و مقرر کند
از برای اینها عبادت و اعمال صالحه بر وجهی که حاصل
شود بسبب اینها قرب برای اینها نزد پروردگار ایشان
و آن شخص نبی است پس نبی واجب است در حکمت
دلیل دیگر چون حق تعالی شانه در امتحان دید و با
حواسها و شهوات رسید و هر کس شایسته آن درگاه
نیست پس ناچار است از واسطه مقرب ذو جهتین
که روی با معبود داشته باشد و روی با عبید
که از انجا فرا گیرد و اینجا عطا فرماید و از انجا بشنود

وایشانرا بیان نماید وسبب کار ایشان جنانکه اشنا نماید
درهنمائی کند وایشانرا از مبدأ ومعاد خبر دهد و
پیشوائی کند وکیفیت طریق معاش وتحصیل زاد معاد
ارشاد نماید بانچه خیر ایشان در انست دلالت فرماید
وبمثوبات جاودانی امیدوار گرداند واز عقوبات ان
جهانی بیم کند واداب نفیسه واخلاق وعلم وحکمت
تعلیم کند یتلوا علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة ومستعدانرا ونزدیکانرا اسرار بیاموزد و
ناقابلانرا ودورانرا باتش جحود وانکار بسوزاند یضل
به کثیرا ویهدی به کثیرا مقبولانرا بنوازد ومردود انرا
بگذارد تا بیگانان از یاران جدا شوند اهل علیین بعلیین
روند واهل سجین بسجین روند حتی یمیز الخبیث
من الطیب وچون تا کسی از جنس انس نباشد انس
انس باو میسر نمیشود وچون بنی نوع انرا تا بجانب
طبع وصفات نشوند براه او نمیروند بی معجز وخارق عادت

چون

چون مردم را لابد است از تعاون یکدیگر در معاملات
ووجوه معایش وتباغض وتغالبی که بایشان غالبست
بی سیاستی محکم وقانونی مضبوط که ازان تجاوز ننمایند
نمود این کار میسر نمیشود پس هر اینه ناچار است خلایق را
از ملک مقرب که واسطه شود میان حق جل وعز وپیغمبر
واز نبی مرسل که رسانندهٔ باشد بامت انچه باو رسد
از وحی وخبر وانچه مناسب هر طایفه باشد از معجزات
وخارق عادات علی اختلافهم فی الافهام والدرجات
واز شرعی محکم تمام شامل خاص وعام ولهذا حق جل
وعلا اول خلیفه از پی وحی وشرع مقرر کرد ابتدا
وبیان خلق خلیفه فرمود اذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة وهمیشه در بنی ادم رسل
ونبیان باکتب وبراهین جلی فرستاد ثم ارسلنا
رسلنا تتری وبدانکه پیغمبران مردو قسمند رسل
وغیر رسل ورسل انهایند که ملک را میبینند

وجبرئیل بر ایشان نازل میشد و وحی را بایشان میرسانید
و غیر مرسل صدای ملک را می شنیدند و ملک را نمی
دیدند یا در خواب میدیدند یا آنکه بایشان الهام
میشد و مرسل نیز بر دو نوع اند یکی نوع ایشان اولو العزم اند
و نوع دیگر غیر اولو العزم و پیغمبران مرسل سیصد و
سیزده کسند و پنج کس از ایشان اولو العزم اند
و ایشان حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت
عیسی ع و حضرت محمد مصطفی صلعم و معنای اولو العزم
بنا بر مشهور اینست که ناسخ ملت سابق است و هر یکی
از ایشان دین و شریعت تازه از جانب حق عز و جل آورده
و اول شریعت آدم ع بود بعد از آن هر پیغمبری که آمده
بر دین او بوده تا نوح ع و پیغمبران بعد از نوح بر دین نوح
بودند تا زمان حضرت ابراهیم ع دین تازه آورد و پیغمبران بعد
از او بر دین او بودند تا حضرت موسی ع و آنحضرت
دین تازه آورد و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند

ابراهیم و حضرت

تا حضرت

تا حضرت عیسی ع و آنحضرت دین تازه آورد و پیغمبران بعد
از او بر دین او بودند و ایشان سعیها نمودند و خلق را
راه نمائی نمودند و از ایشان تکذیبها شنیدند و آزارها
کشیدند تا امر منتهی شد به بهتر و مهتر ایشان بلکه
زبدهٔ کائنات و خلاصهٔ موجودات حامل لوای موعود
و مبعوث بمقام محمود صاحب حوض و شفاعت و راکب
براق بمقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
در معراج محمد مصطفی صلعم که باب نبوت ختم گردید و رسالت
باو انجامید و قیامت بقامت او قایم شد و در جاه
و عزت بجای رسید که سایر اولو العزم آرزوی لوای
او داشتند و در آمدن بتحت لوای او استدعا نمودند و جبرئیل
امین با آن همه جاه و عظمت از او باز ماند و گفته بود
انملة لاحترقت اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بر تر
بسوزد پرم و پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف است علیه و آله و علی آبائه السلام

امنه بنت وهب بن عبد مناف است و معجزات آنحضرت
بسیار است و بهترین معجزه آنحضرت قرآن مجید است
که تا روز قیامت باقیست که هر قدر بخوانند رغبت
زیاده شود و معجزات چند بود که متعلق ببدن شریف
آن سرور بود و بعضی از آنها اینست اول آنکه پیوسته
نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع
جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتافت
و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش
مانند ده شمع روشنی میداد دوم بوی خوش آن
حضرت بود که هر وقت آن حضرت از راهی میگذشت
تا دو روز زیاده معلوم بود که آن حضرت از آن جا
گذشته و عرق آن حضرت را داخل عطر میکردند
بهترین عطرها بود و دلو آب نزد آنحضرت آوردند
کف آبی برداشت و مضمضه کرد و در دلو ریخت
آن آب از مشک خوشتر شد سیم چون در آفتاب

از برای خواص
و شوق بیشتر شود

میرفتند

میرفتند یا می ایستادند سایه نمی انداختند چهارم با
هر که راه میرفتند هر چند او بلندتر بود حضرت یک
گردن از او بلندتر بودند پنجم وقتی که آفتاب ابر بر سر
مبارکش سایه میکرد و با او حرکت میکرد ششم مرغ
از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و جانوری مانند
مگس و پشه و غیر اینها بر آن حضرت نمی نشست هفتم
خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوی او را از
ادراک معطل نمیکرد و سخن ملک را میشنید و
دیگران نمی شنیدند و ملک را میدید و دیگران نمی
دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم
آنکه هرکس بوی بر مشام مبارکش عنبر رسید دهم
آب دهان مبارکش هر جائی که می افکند برکت میشد
و هر صاحب دردی که می مالید شفا می یافت دست
مبارکش بهر طعامی که میرسانید برکت در آن بهم میرسید
و از طعام قلیل جماعت کثیر سیر میکرد چنانکه از

بر عالم و یکصاع جو جای هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم
جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم
در محاسن مبارکش موی سفیدی بهم رسیده بود که مانند
افتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش
نقش کرده بود و نور ان بر نور افتاب زیادتی میکرد
چهاردهم اب از میان انگشتان مبارکش جاری شد
بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم سنگ
ریزه در دست مبارکش تسبیح میگفت و مردم می
شنیدند شانزدهم باشاره انگشت ماه را دو نیم
کرد هفدهم هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید
نوزدهم فضله که از ان حضرت جدا میشد بوی
مشک از ان می امد و کسی ندید بلکه زمین مامور
بود که ان را فرو برد بیستم بر هر چهارپای که سوار
میشد رهوار میشد و پیر نمیشد بیست یکم در قوت
ان حضرت کسی مقاومت نتوانست کرد بیست و دوم

جمیع

جمیع مخلوقات رعایت حرمت انحضرت میکردند و بر هر
سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند برای تعظیم انحضرت
و بران حضرت سلام میکردند بیست و سیم هرگاه پا برهنه می
بر زمین راه میرفت جای پای مبارک ظاهر نمیشد و بر سنگ
سخت اثر ان میماند و اما سایر معجزات انحضرت بی نهایت
کوری نیست و بعضی گفته اند که سه هزار معجزه از ان
حضرت ضبط کرده اند و حق انست که جمیع حرکات و
سکنات و اقوال و افعال ان بزرگوار و اوصیا و ابرار او
علیهم
و علیهم السلام معجزه بودند بدانکه پیغمبران همه ایشان معصومند
از خطا و لغزش و گناه از ایشان سر نمیزند نه در کوچکی و نه
در بزرگی نه عمداً و نه سهواً زیرا که اگر گناه کنند و دروغ گویند
فایده پیغمبری منتفی گردد و مردم بسخن ایشان اعتماد
ننمایند و بفرموده ایشان اعتماد و اعتقاد نکنند و
بعضی از علما شرط کرده اند که اباء پیغمبران باید که
مؤمن باشند و مادرهای ایشان اولاد زنا نباشند

اما صاحب پیغمبر آخر الزمان صلعم آباء طاهرین او باتفاق
شیعه همه مؤمن بلکه از انبیا و اوصیا بودند و پیغمبران
باید که پاک باشند از انجه عقول بران متنفر است
از نقص خلقت و دنائت طبع و حسد و طریق شناختن ایشان
معلوم میشود از ظهور معجزه صادق در ضمن دعوی پیغمبری

باب هفتم در وصایت و امامت و در این چند بحث است

اول اینکه اختلاف کرده اند در امامت که آیا این واجب
یا نه گفته اند خوارج که واجب نیست و گفته اند اشاعره
و معتزله که واجب است امامت بر خلق و این معلوم است
سمعا و گفته اند معتزله عقلا و گفته اند علما امامیه
این واجب است عقلا بر خدا تعالی عز اسمه و دلیل بر
حقیت امامت اینست که امامت لطف است و هر لطف
واجب است بر خدا پس امامت واجب است بر خدا
جل شانه و معنی لطف مذکور شد که نزدیک میکند
بنده را بسوی طاعت و دور میکند او را از معصیت

و این

و این معنی در امامت حاصل است و باید این کسی که
شناخته است فواید طاعت و معصیت را و تجربه کرده است
قواعد سیاست را دانسته است البته که باید بوده باشد
رئیس مطاع میان مردمان که منع کند ظالم را
از ظلم و باغی را از بغی و انتقام مظلوم را از ظالم
بکشد و وادارد ایشان را بر قواعد عقلیه و وظایف
دینیه و منع کند ایشان را از مفاسد که موجب اختلال
انتظام امور معاش است و از قبایح که موجب وبال
در معاد ایشانست تا آنکه بترسند هر واحد
از بازخواست او و از برای صلاح اقرب باشند
و از فساد ابعد باشند و قصد نمیکنیم ما بلطف
مگر این را پس میباشد امامت لطف و هر چیز
که دلالت میکند بر وجوب نبوت همان چیز دلالت
میکند بر وجوب امامت بعلت آنکه امامت خلافت است
از نبوت قایم مقام نبوت هست و الکن صفت کمال که نفی

متصف است ایشان نیز بان موصوفند و نبی نوح و مشاهده
ملك یابی مشاهده و اوصیا را نیز میسر است بلکه فرود
خانه ایشان از آمد و شد ملائکه پر از دیاست وانچه نبی
امان منزه است از نقایص مثل خطا و ذنوب و رذایل
اخلاق و عیوب ایشان نیز منزه اند و اوصیا ان
حضرت نبی نیستند لیکن قدر و مرتبه ایشان در دولت
بلندتر از قدر و مرتبه انبیاست چنانکه اخبار صحیحه
واثار صریحه بران شاهد و گواهست سید اوصیا
وسرور اولیا امیر مؤمنان و امام متقیان علی
مرتضی و اسم پدر آنحضرت عبد مناف و اسم
مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
و پدر حضرت عبد مناف عبد المطلب و پدر اب
حضرت هاشم و اسم پدر حضرت هاشم ایضا عبد المناف
و لقب ان سرور مردان امیر المؤمنین است و کنیتش
ابو الحسن ان واقف معارف لاهوت و عارف مدبر

ناسوت

ناسوت قاضی محکمه قضا و قدر و صاحب دانش سید البشر
انبیا اسما صفات الهی لایق مرتبه خلافت و پادشاهی
منصوص بنص من کنت مولاه فعلی مولاه الی اخر الحدیث
دانای علوم اولین و اخرین و جامع کمالات انبیا
بنص سید المرسلین و بر طوایف مخالف هویداست
عیانست که ان حضرت بعد از خاتم النبیین بلا
فصل وصی جانشین است و راه نمای خلایق و
پیشوای امت که احادیث و ایات بسیار دلالت میکند
از انجمله یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
وکونوا مع الصادقین و انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی ایضا و الحق مع علی کیف
کیف ما دار و بعد از ان حضرت یازده فرزندش
که اسامی عظام ایشان در جنب اسم رب
العالمین و اسم خاتم النبیین و اسم خاتم الوصیین
بر عرش مکتوب و مسطور است و در کتب و صحف انبیا

و اولی الامر منکم و ایضا
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله صح

وسابقین منو بود ومذکور است که اول ایشان حضرت
امام حسن و کنیه آن سرور ابو محمد ولقب مجتبی دوم امام
حسین ع و کنیه آنحضرت ابی عبدالله ولقب شهید
سیم امام زین العابدین ع و کنیه ابو محمد واسم پدر آن
سرور حسین ع ومادر او شهربانو دختر یزدجرد چهارم
حضرت امام محمد باقر ع واسم مطهر آنحضرت محمد ولقب باقر
وکنیه ابو جعفر واسم پدر آن بزرگوار علی ومادر او
فاطمه دختر امام حسن ع پنجم مولانا جعفر صادق ع
اسم آن سید جعفر ولقب صادق وکنیه ابو عبدالله ع
واسم پدر آنحضرت محمد واسم مادر او فاطمه دختر
قاسم پسر محمد بن ابی بکر واو را ام فروه میگفتند
ششم حضرت امام موسی ع اسم آنحضرت موسی ولقب
کاظم وکنیه ابو الحسن واسم پدر او جعفر ومادر
او حمیده بربریه هفتم امام رضا ع اسم او علی و
لقب او رضا وکنیه ابو الحسن واسم پدر آن حضرت

واسم او مولا المتقیان علی ولقب زین العابدین صح

امام

امام موسی ع ومادر آنحضرت نجمه خاتون هشتم امام
محمد تقی اسم آنحضرت محمد ولقب تقی وکنیه ابو جعفر
واسم پدر آن بزرگوار علی ومادر آنحضرت خیزران نهم
حضرت امام علی نقی اسم او علی ولقب نقی وکنیه
ابو الحسن واسم پدرش محمد واسم مادر آنحضرت سمانه
دهم حضرت امام حسن عسکری ع اسم او حسن ولقب
عسکری وکنیه ابو محمد واسم پدر او علی واسم مادر
آنحضرت سوسن یازدهم حضرت صاحب ع اسم
مبارک آن سرور اسم رسول خدا ص ولقب مهدی ع
کنیه آنحضرت کنیه رسول خدا ص واسم پدر آنحضرت
حسن واسم مادر آن مولای مؤمنان نرجس خاتون
عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است ودر
حدیث نبوی ص وارد شده است که یکون بعدی اثنا
عشر امیرا ودر روایت دیگر اماما اثنی عشر من اهل
بیتی اعطاهم الله فهمی وعلمی وحکمتی وخلقهم من

سلام الله علیه
صح

واعدا

طینتی نویل للمنکرین علیهم بعدی اثنی عشر اولهم
انت یا علی واخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه
مشارق الارض ومغاربها و در این معنی اخبار نبوی
بسیار است و ایشان ائمه فضایل و کمالات و مناقب و
کرامات منقوله افزون از شمار است با وجود انکه همیشه
اصحاب خوف اعدا از حسد و بغض اخفا مینموده اند
خود نیز اکثر اوقات پنهان می بوده اند و مراد باولی
الامر که حق تعالی در قرآن مجید امر بطاعت ایشان فرموده
و اهل بیت که تطهیر شان نموده ایشانند از عیب مبرا و از
شک و ریب معصوم و مطهر اند و خزان علم الهی و امینان
وحی رسالت پناهی حافظان شرع انورند و قرآن مجید
امر ایشان امر حق است و نهی ایشان نهی حق طاعت
ایشان طاعت حق و دشمن ایشان دشمن حق و
مثل ایشان در این امت مثل کشتی نوح است هر که بان
متوسل شد نجات یافت و هر که از ان تخلف کرد هلاک

شد

شد و این معانی همه در احادیث نبویه ثابت است و
آثار و اطوار و اخلاق و اوضاع ایشان بران گواهی داده
و طباع مستقیمه سلیمه بعد از اطلاع بران تصدیق نموده
و جناب باری تعالی در قرآن مجید ارشاد بدان فرموده
و در حدیث نبوی متفق علیه میان اهل اسلام
وارد شده که هر که بمیرد و نشناخته امام زمان خود را
مرده مردن زمان جاهلیت یعنی بی ایمان و امام زمان
ما فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن عسکری است
که قایم آل محمد است و حجت خدا بر خلقان و مهدی موعود
و راه نمای مومنان و در خلق و خلق بان حضرت
مشابهت تمام دارد و آنحضرت و سایر اهل بیت ع
از اسم شریف و کنیت جلیله و خلق عظیم و خلقت جمیله
و تمیز مدید و غیبت طویله او خبر داده اند و فرموده اند
که نمانده است از دنیا مگر یک روز که حق تعالی ان روز را
دراز خواهد کرد تا انکه آن حضرت ظهور فرماید

و عالم را پر از امان و عدل و ایمان بیاراید بعد از
آنکه از جور و عدوان و ظلم و کفر و طغیان پر شده
باشد و جمیع مشارق و مغارب ارض را متصرف در آورد
تا آنکه هیچ مکانی نماند مگر آنکه باعلای کلمه توحید
و شعایر زینت و نظام گیرد و هیچ موضعی نباشد مگر آنکه
امر حق باعانت امام رواج و انتظام بپذیرد و عالم از
ادیان باطله و ملل فاسده مطهر گردد و همه دینها دین
حق بر گردد و حضرت عیسی ع از آسمان نزول فرماید
و در نماز اقتدا بآن حضرت نماید و متابعت او
کند حق تعالی شانه ادراک خدمت آنحضرت را نصیب
ما و سایر اخوان گرداناد بالنبی و آله الامجاد سؤال
اگر سایلی گوید که آن حضرت اگر امام زمان و صاحب
عصر و خلیفه حق و پیغمبر است و از برای این امر منصوبست
از جانب خدا چرا در این مدت مدید ظاهر نشده و
غایب شده و خلق را دعوت بحق نمی نماید و سایر

لوازم

لوازم این امر را بفعل نمی آورد و نیز اگر سایر ائمه معصومین علیهم السلام
خلفای حق و اوصیای پیغمبر بوده اند پس چرا این
امر را اظهار نمی فرموده اند و از مخالفان تقیه می نموده اند
و امر خود را پنهان میداشتند و علم خلافت و امامت
نمی افراشتند و نیز حضرت امیرالمؤمنین با آنکه وصی و خلیفه
بلا فصل حضرت پیغمبر بود بنص آنحضرت پس چرا صحابه
آن حضرت او را در این امر کمکی نکردند و در ابتدا
او را بجای پیغمبر ننشاندند و اطاعت او ننمودند
و دیگران که قابلیت کفش داری او نداشتند ترجیح
دادند جواب گوییم که حق تعالی را حکمتها و مصلحتها
در امور میباشد که عقلهای بشری از ادراک آنها
قاصر است شمه از آن در این مقام آنست که چون
دنیا دار قرار است نه منزل قرار و محل غرور است
نه جای سرور پس هر چند آزار و جفا و محنت و درد
بیشتر کشند دلکندن از آن آسانتر است و

کواراتر ٧

وترک آن کردن مشغول شدند پس حق تعالی بدین سبب همیشه دنیا را
بر اولیا و اصفیاء خود تلخ میکرداند و بلاها و مصیبتها را
متوجه ایشان میسازد تا ایشان با سانی رو باو کنند
و دیگر از این سو کنند و راه خود را بر ایشان دشوار
و بیخار میکرداند تا ایشان را امتحان کند و مرد از نامرد
پدید آید ای صفا، خلق با تو در جهان کر بدانی کنج
در باید نهان خلق را با تو چنانک بد خو کند تا تو را
ناچار روانسو کند و هم چنانکه ابلیس بد باطن بر
ادمی مسلطاست و او را اغوا می نماید تا ادمی باو رجوع
کند و بر او غالب شود و بسبب آن غلبه نزد حق تعالی
منزلت معقدار پیدا کند هم چنین شیاطین انس بد
ظاهر با ادمی مسلطند و راه بد کار باو مشتبه میسازند
تا هر که با ایشان بجنگد بجهان با تیغ برّان جهاد
کند و بر ایشان غالب کردد مرتب بحق هم شازند
و خود را بطیبین کشانند و طیب از خبیث با پید

اجر ان عظیم نزد رضا حق نزد حق داریم
و هم چنین اطاعت و طاعت استوار گردند

سبب

سبب جدا کردد و سعید از شقی پیدا اید لیمیز الله
الخبیث من الطیب و اکر راه حق بدشوار نبودی و دنیا
همه یک دین و امام حق ظاهر بودی همه کس بر فراغت
و فراغ بال اسودگی هیچکس بهیچ دیگری ستم ننمودی همه
دلها بدنیا بستندی و طاعت و عبادت باسانی
کردندی پس نیک از بد جدا نشدی و مردمان
ان فریفته هوا همت از نکشتی و حکمت افرینش
حکمت افرینش بهشت و دوزخ باطل شدی و دیگر
چون نیز اراده حق تعالی جل اسمه بان تعلق کرفته
بود که جماعت از صلحا و اتقیا از صلب ظلمت اشقیا
بدید ایند اکرچه بجندین واسطه باشد اکر امام
عدل ظاهر و غالب شدی این حکمت و مصلحة
فوت شدی چرا که تا در اول مرتبه اشقیا کشته نشوند
امر مصلحت ودادکستری منتشی نکردد و ایشان
که کشته شوند نیز کاینکه در صلب ایشانند

موجود نتوانند شد پس هر چند تاخیر در این امر
بیشتر میشود این نوع مصلحتها بیشتر بفعل می اید تا
وقتیکه اراده حق تعالی تعلق گرفته باشد باظهار حق
و این امری نیست که در این امت پیدا شده باشد و تازه
باشد تا از ان تعجب کنند و غریب شمرند بلکه از
روز یکه قابیل ملعون هابیل را کشت بواسطه
حسد که بر حضرت ادم ع او را وصی خود ساخته
حق تعالی هبة الله را بحضرت ادم بعوض هابیل کرامت
فرمود بتقیه و خوف را خفای حق در بنی ادم پیدا
شد و همیشه اولیا و انبیا و اوصیا پنهان بوده اند
و از روی ترس و تقیه هدایت می نموده اند تا جهال
بود این چنین بود و دائما ملوک و سلاطین و
ائمه جور غالب بوده اند و نادری که حق غالب
اهل هم چنان نشده که جمیع عالم مسخر کردند
چراکه این نشاء دنیا خراب میشود و زمین را

اب

اب میگیرد و قیامت قایم میشود چنانکه در احادیث
امده و ثابت شده در زمانه شده نبینند کار بعنوان
موت و فنا و بازگشت خلایق بسوی حق تعالی و می
بینیم که در این عالم افراط و تفریط بسیار واقع میشود
و ظلم انظلام بسیار بفعل می اید یکی در غایت فراغت
و خوشحالی و رفاهیت و بی ملالی و دیگری در کمال
ملالت و اندوه و فقر و غم و مرض و الم پس اگر هستی
منحصر در این عالم باشد و نشاطی دیگر نباشد که
در ان تلافی اینها شود و داد مظلوم از ظالم گرفته
شود و عزیز بغیر حق ذلیل و ذلیل بغیر حق عزیز
گردد لازم می اید که حق تعالی ظلم بر بندگان روا
داشته باشد تعالی الله عن ذلک و نیز میبینیم
که حق تعالی ادمی را از ابتدای خلقت روز بروز
نشو و نما می افزاید و کمال بر کمال می بخشاید و وجودش را
یوما فیوما قوی تر و ابد و لش را جلی تر می نماید

و هر چه بدیت را که از او عی کرد درجه بلندتر کرامت
بفرماید و ازحالتی که حق میراند بهتر انسان زنده میکرداند
چه در ابتدا نطفه بود او را بعلقه کرد و باز علقه را
بمضغه و مضغه را بعظم و عظم را بلحم بوشانید پس
روح در وی دمید و او را چشم و گوش بخشید و بینائی
و شنوائی کرامت کرد و هم چنین سایر سعادات
و اعضای و قوی داد پس راهش نمود با حکام این
بنیه و بتحصیل سعادات این نشأ بعد از ان چشم
باطن را کشود و نشأ آخرت را نیز با ایشان نمود
و عکوس انوار مالک معقولات موهبت فرمود
و بتحصیل سعادات اخرویه باداب شریعه و
اخلاق سنیه مکلف کردانید و هر یکی را سعادتی
که لایق حال او باشد رسانید بعد از ان همه را
میرانید پس اکر باید دیکر زنده نکرداند و بدنشأ
دیکر در بنا مدام ذم می آید که مرجع این همه

ترقیات

ترقیات و تکمیلات و تکلیفات و تحصیلات بعبث
و لغو منجر کردد و غایت و سر انجام اینها همه منقصه
حکمه بقا و ثبات محض بر کردد و چون نتواند بود
که غرض حکیم علیم بعبث متعلق کردد و مقصد بعبث ولهو
منسوب باشد تعالی الله عن ذلک نکته اکر کسی بنائی
عالی بسازد و در او صنعتها بکار برد و صنائع
صلاح ورزیت الجد مقصود باشد در اول بفعل آورد
و چون تمام شود باز دیکر بعد از تمام رسد یکبار
از اضطراب کند و همیشه کار وی این باشد یقین که
او را سفیه و احمق نسبت میخواهند داد مکر انکه خواهد
بار دیکر بهتر از ان بسازد پس چکونه مثل این
فعل را نسبت بحق تعالی توان داد افحسبتم انما
خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون تعالی الله
عما یقولون الملحدون علوا کبیرا و از جمله ادله
قاطعه و براهین واضحه بر اثبات حشر این مطلب
حقیقت

صحیحه مشهوره نبیا خواص وعوام که مسموع شده از
کلام بلاغت انتظام ذوی العز والاحترام صاحب المجد
والانتظام افرا القرا، وافصح الفصحی لاستادنا الاعظم الافخم
الاعلم حاجی کرمانی الترهیفی سمی حبیب الباری ابن من
یسمونه باسم الوصی لحبیب الباری المولود فی البخیاری
ناد الله وعده وشرفه وعمره بمحمد واله در بیان معنی
حدیثی که جمیع امت از خواص وعوام اتفاق نموده اند
که حضرت رسالت پناه ص فرموده اند که امت حضرت
موسی ع بعد از او متفرق شدند یکی ناجی وباقی
در آتش وامت عیسی ع متفرق شدند یکی ناجی وباقی
در آتش وامت من بهفتاد وسه فرقه میشوند
یک فرقه ناجی وباقی هالک اند اما هر یک از فرقه
اسلام میدانند که ناجی مائیم پس از کجا علم قطعی
حاصل شود که فرقه ناجیه همان امامیه است در پس
جواب این علامه مد ظله فرموده که دو جواب فرمودند

اول

اول آنکه ما تتبع [کتب] جمیع فرق مسلمانان که میکنیم می بینیم
که جمیع فرق اتفاق نموده اند بر آنکه اسلام واقرار
بشهادتین موجب نجات از آتش ودخول در بهشت
سوای فرقه امامیه که ایشان اعتقاد دارند که دخول
در بهشت نمی باشد الا اقرار بشهادتین واقرار بولایت
اهل بیت ع واینکه حضرت علی ع وصی وخلیفه بلا فصل
بعد از جناب رسول خدا ص وبعد از او هر یک از
ائمه یازده از فرزندانش امام اند معذا ایشان
در دعوی خود کاذب اند پس اگر ناجی غیر این فرقه
باشند باید همگی فرق اسلام ناجی باشند
زیرا که در اصل ایمان که اقرار بشهادتین است نزد
ایشان شریک اند وفرقه امامیه در این اعتقاد
با هیچیک شریک نیستند پس باید یا آن همه
فرق ناجی باشند یا این یک فرقه هالک واین باطل است
بموجب حدیث نبوی ص پس ظاهر شد که فرقه

ناجیه همین امامیه اثنا عشریه میباشند جواب دوم آنکه
حضرت رسول فرموده‌اند در حدیثی که جمیع فرق اسلام
بر او اتفاق کرده‌اند و فرقه ناجیه را معین نموده‌اند
و حدیث اینست مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من
رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و این حدیث
صریح است بر آنکه هر که دست بر دامن اهل بیت
زده و تمسک بایشان جسته ناجیست و هر که دست
از ایشان برداشت و بغیر ایشان تمسک جست
هالک شد و این محقق است که هیچیک از فرق
تمسک بایشان نجسته‌اند الا این فرقه که ایشان
را امامیه گویند و سایر فرق این فرقه را جعفریه
نامند زیرا که این فرقه دین حق را و احکام شریعت
خود را از حضرت امام جعفر صادق ع اخذ کرده‌اند
و او از پدران بزرگوار خود و ایشان از رسول خدا
و حضرت رسول از جبرئیل و او از میکائیل و او از

اسرافیل

و او از اسرافیل و او از لوح محفوظ و لوح از قلم و قلم از جناب
باری تعالی و تقدس پس این سند دین امامیه است و
سایر فرق اخذ نکرده‌اند معالم دین خود را مگر
از فقهای اربعه که حنیفه و شافعی و مالکی و حنبلی
باشند پس معین شد که ناجی باید با همه فرق اسلام
باشند یا فرقه واحده امامیه اثنا عشریه فتامل
باب هشتم در معاد است و معاد مصدر میمی است
از زمان عود و مکان عود و مراد در اینجا عود است
از برای اجسام و اعاده آن اجسام است بعد از
مردن آنها و نزد فرقه اینها و این حق است و واقع
شونده است خلافا است از برای حکما و دلیل بر
وقوع از چند وجه است اول اجماع مسلمین
حجت است ثانی اگر نبوده باشد معاد حق لازم آید
قبیح است تکلیف و تالی که باطلست پس مقدم
مثل او و بیان شرط پس رسیدکه تکلیف مشقت است

بر وقوع معاد و اجماع مسلمین

مستلزم اذبرای عوض است از آن مشقت پس مشقت
غیر عوض ظلم است واین عوض را نم نداده کرد در زمان
تکلیف باشد پس لابد است از دار آخرت که حاصل
شود در آن تکلیف جزای اعمال وگرنه تکلیف ظلم
خواهد بود واین قبیح است تعالی الله عنه ثالث
حشر اجساد ممکن است وجناب مخبر صادق خبر
داده اند بحشر اجساد پس حق باشد حق وممکن
بدرستیکه اجزای میت قابلیت جمع دارند وافاضه
کردن حیات برا وچرا که ممکن اند وحضرت باری تعالی قادر است
بر ممکنات زیرا که اول هیچ نبودند وبعمل آمدند
والحال که اثری هست یعنی اول بی ماده بودند
وثانیا که ماده دادند بطریق اولی زنده خواهند شد
رابع آیات کلام ربانی بسیار دلالت میکند
بر معاد از آن جمله در سورهٔ مبارکه یس فرموده
وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی

العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول
مرة وهو بکل خلق علیم وغیر ذلک از آیات بیحصر
کدام دانه خامس حشرت در زمین که نیست جوابه
دانند انسان این گمان باشد حتی بر حشر
شدن حیوانات ابر شریفه دلالت دارد که اذا
الوحوش حشرت واجب است اقرار بهر چیزی
که آورده است جناب رسالت پناه وخبری
که داده است اعم از اینکه سابق بوده باشد
مثل احوال انبیاء وسابقین وامم ایشان یا در زمان
خودش مثل وجوب واجب وتحریم حرام او غیرها
یا بعد از زمان آن حضرت یا بعد از تکلیف
مثل احوالات موت وبعد از موت مثل عذاب
قبر وصراط ومیزان وحساب وبرانگیخته شدن
جوارح وپریدن نامه‌ها واحوال قیامت وکیفیت
حشر اجساد واحوال مکلفین در بعث وبتحقیق

که خبر داده جناب صادق ع پس این حق است
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم
وخلف وعد نیکو نیست از جواد وصاحب کبیره
مؤمن است بسبب تصدیق بخدا و رسوله واقرار
بهر چه آورده است او را بخوم واین از آنست چرا که
ایمان در لغت تصدیق است وحضرت میفرماید
ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر
بدانکه مذهب ما امامیه آنست که از برای ائمه ما
شفاعت است در حق عصیان شیعه هم چنانکه
از برای جناب رسول است ص و واجب است اقرار
و تصدیق باحوال قیامت واوضاع آن وکیفیات
حساب وخروج مردمان از قبرها سر و پای برهنه
وکون کل نفس معها سائق وشهید واحوال مردم در
جنت وتباین طبقها وکیفیت نعمتها از ماکول

و مشروب

۳۱ ومشروب وملبوس وحور وقصور وغلمان وغیر ذلک
که چشمی ندیده باشد وگوشی نشنیده باشد و در قلب
خطور نکرده باشد وهم چنین احوال نار وکیفیت
عقاب در او وانواع آلام که وارد شده است
بروایات واخبار صحیحه واجماع کرده اند مسلمین
که واقع شوند اند اینها که خبر داده بان مخبر صادق
با وجود آنکه بعض عقل هم محال نیست پس همه اینها
حق توضیح در معنی توبه است و وجوب ان اعلم
توبه را ان پشیمان شدنست بر قبیح در ماضی و ترک
کردن ان قبیح است در حال وعزم بر عدم معاودت
بسوی ان قبیح در استقبال وهر سه معنی توبه است
واین معنی واجب است بسبب اینکه واجب است
پشیمانی اجماعا از هر قبیح یا اخلال بواجب
بدلیل آیه شریفه که فرموده است توبوا الی الله
وغیر ذلک بر وجوب توبه بسبب ان توبه دافع

ضرر است هر چند مظنون باشد واجبست و پشیمان شدن
از قبیح بسبب اینکه قبیح است نه از برای خوف آتش
و نه از برای دفع ضرر از نفسش والا توبه نخواهد بود
پس بدانکه گناه یا حق الله است یا حق الناس اگر بوده
باشد حق الله پس یا از فعل قبیح است پس کافیست
در آن نادم شدن و عزم بر نکردن و یا از اخلال
بواجب پس یا اینکه وقتش باقیست یا بیرون رفته است
اگر وقتش باقیست پس میکند ادا و اینست توبه او
و یا بیرون رفت وقت پس واجبست قضای آن
مثل نماز و اگر حق الناس باشد پس ضلالت
است یا اضلال کرده است در دین بسبب فتوی
دادن غلط پس ارشاد و اعلام او است بخطا
یا اینکه ضرر مالی رسانده است بکسی از حقوق
پس توبه آن رسانیدنست بصاحبش یا
بوارثش یا رد مظالم و اگر متعذر باشد پس

یا اخلال بواجب اگر از فعل قبیح است

واجبست

٣٨

واجب است عزم بر او که برساند هر وقت ممکن
شود نکند در امر بمعروف و نهی از منکر است
امر طلب فعل است از غیر او تعالی بر او و نهی طلب
ترک فعل است از غیر او تعالی بر او و معروف
هر فعل حسن است که در ضمن او ثواب باشد
و منکر فعل قبیح است زمانیکه دانستی این را
پس بدانکه اتفاق کرده اند علماء بر وجوب
امر بمعروف و نهی از منکر و اختلاف کرده اند
که آیا این وجوب عقلی است یا سمعی است پس
شیخ طوسی ره میفرماید عقلی است و سید مرتضی
میفرماید که سمعی است و ایضا اختلاف کرده اند
که اینها واجب عینی اند یا کفائی پس فرموده است
شیخ که عینی است و سید فرموده کفائی است
و شیخ رفته است بعموم وجوب از غیر اختصاص
و دلیل آورده است بقول حضرت باری تع کنتم خیر

امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و سید میفرماید کە مقصود وقوع فاحش است
وارتفاع قبیح است پس هر که کرد کافیست از دیگری
تکمیل بدانکه شرایط وجوب امر و نهی چهار است
اول عالم باشد بامر و نهی دوم امر و نهی
در مستقبل باشد پس امر بماضی و نهی بر ماضی
عبث است و عبث قبیح است سیم تاثیر کردن
امر و نهی است و اگر مظنه داشته باشد عدم
تاثیر را دفع میشود وجوب چهارم آنکه امر
و نهی کننده ایمن باشد از ضرری که حاصل
میشود بسبب امر و نهی خواه مجوز بوده باشد
و خواه باحدی از مومنین پس اگر مظنه ضرر
باشد برطرف میشود وجوب و اتفاق افتاد
از برای احقر در جمع این رساله و ترتیب
آن تشویش افکار لکن امید وارم از کرم حق سبحانه

و تتم

۳۹

و تتم که نفع برسد بسبب این مختصر بمومنین و مومنات
و بکویدانند او را خالص از برای خوشنودی حق تعالی که او
سمیع مجیب الدعوات است و این رساله گنجایش ذکر و بسط
باب معاد نداشت مع هذا شمهٔ از ذکر معاد
قبل از این اشاره شد در خاتمه اگر کسی
بلحوظ برسد است والحمد لله اولا و آخرا و باطنا
و ظاهرا بحق محمد و اله الطاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین تمت بعون الله تعالی الحمد
واهل بیته الامجاد در باب شرح لمحه صدیق
لحامدی و اهل نفعه من لشان فقیه احوج الی
یا رب العالمین بمحمد و اله
الطاهرین

پدر علا عبد الخلاف پدر پیغمبر عبدالله ...

۱۳۲۹ ش

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی مرحوم شادروان حسین کمی استوان

۱۱
۱۵۷